



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۲۶ آذر ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۲۲- مستثنیات حرمت نظر و لمس - ادله استثناء - ادله عامه - بررسی اشکال محقق خوبی به دلیل چهارم مصادف با: ۱ جمادی الاول ۱۴۴۲

سال سوم

جلسه: ۵۴

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

بحث درباره ادله عامه استثناء از حرمت نظر و لمس بود؛ اینکه چه مواردی از حرمت نظر و لمس استثناء شده است. گفتیم اولین موردی که در متن تحریر ذکر شده، مقام معالجه است. برای مقام معالجه دو دسته دلیل قابل ذکر است؛ یکی ادله عامه و دیگری ادله خاصه. البته این ادله را که ذکر می‌کنیم منحصر به مقام معالجه نیست؛ با توجه به عناوینی که ذکر شده، هر مورد و موضعی که این عناوین محقق شود، قهراً استثناء جریان پیدا می‌کند. به‌رحال از ادله عامه تا اینجا چهار دلیل را متعرض شدیم؛ دلیل چهارم، قاعده لاضرر بود. گفتیم به استناد قاعده لاضرر می‌توانیم استثناء را هم نسبت به مریض و هم نسبت به طیب پذیریم. اشکالی مرحوم آقای خویی نسبت به این دلیل دارند که این اشکال را ذکر کردیم؛ اشکال این بود که لاضرر نسبت به خود مریض می‌تواند استثناء را ثابت کند؛ یعنی حکم را از کسی که ضرر متوجه اوست به واسطه حرمت نظر و لمس، برمی‌دارد. البته این را در مورد روایت باب اضطرار هم گفتند؛ در مورد قاعده لاضرر هم همین را می‌گویند. تعبیر ایشان این بود: «إنما یرفعان الحکم عن متوجه الضرر علیه نتیجة ذلک الحکم»؛ حکم را از کسی که نتیجه آن حکم ضرری متوجه او می‌کند برمی‌دارد؛ معلوم است کسی که ضرر به واسطه حکم متوجه او می‌شود مریض است و شامل طیب نمی‌شود، چون ضرری از ناحیه حرمت نظر و لمس متوجه طیب نیست. لذا نه آن روایت و نه این قاعده مناسب استدلال در این مقام نیست.

#### بررسی اشکال محقق خوبی به دلیل چهارم

باید ببینیم این اشکال قابل دفع است یا نه. به نظر می‌رسد به همان بیانی که در مورد روایات باب اضطرار و حدیث رفع و روایت «ما غلب الله علیه» اشکال را مرتفع کردیم، اینجا هم می‌توانیم اشکال را پاسخ دهیم. تکیه ما بر متفاهم عرفی از این دلیل است. دلیل لاضرر حرمت نظر و لمس را به جهت اینکه موجب ضرر بر مریض می‌شود برمی‌دارد؛ (نظر مشهور در باب لاضرر همین است. مشهور معتقدند معنای لاضرر و لاضرار این است که حکم ضرری در اسلام تشریح نشده است. لذا هر حکمی که موجب ضرر شود برداشته می‌شود؛ اگر یک حکمی بخواهد موجب ایجاد ضرر بر مکلف شود، با لاضرر این حکم برداشته می‌شود). بر این اساس، حکم حرمت نظر و لمس نسبت به این مریض مرتفع می‌شود، چون نتیجه‌اش ضرر بر اوست؛ اگر نظر و لمس نسبت به این زن حرام باشد، این زن نباید خودش را معالجه کند و در معرض نظر و لمس قرار دهد و لذا چون به واسطه عدم معالجه که ناشی از رعایت حرمت نظر و لمس است، ضرری متوجه او می‌شود؛ بنابراین لاضرر حرمت را نسبت به او برمی‌دارد. اساس این حکم برای این است که زحمت و مشقت و فشار و در تنگنا قرار دادن نسبت به مکلفین از بین برود.

مذاق شارع این است که مردم در فشار قرار نگیرند؛ لذا شما می‌بینید در موارد اکراه و اضطراب و در موارد حرج و ضرورت، در موارد ضرر، در اینها یک گشایش‌ها و وسعت‌هایی را برای زندگی مردم فراهم کرده و این در قوانین و احکام شرعی به نحو برجسته معلوم است.

پس با توجه به اینکه لاضرر به غرض و هدف خارج کردن مکلفین از دایره تگناها و فشارها و مشقت‌ها جعل شده، اگر گفته شود طبیب حق معالجه ندارد به خاطر حرمت نظر و لمس، این با آن مطلب سازگار نیست. عرف از رفع حکم ضرری نسبت به مریض این را می‌فهمد که برای طبیب هم مانعی از معالجه (که مستلزم نظر و لمس است)، نیست. متفاهم عرفی از لاضرر و رفع حکم ضرری نسبت به مریض این است. اگر بگوییم طبیب فقط در مواردی می‌تواند زن را علاج کند که در شرف موت و در معرض هلاکت باشد، این لازمه‌اش آن است که در موارد بسیاری که این مستلزم ضرر بر بیمار است اقدام نکند و این با آن حکمت یا جهتی که شارع در نظر دارد سازگار نیست. حالا ممکن است تعبیر تناسب حکم و موضوع هم بکنیم؛ اینجا بالاخره رفع این حکم برای مریض اقتضا می‌کند طبیب هم بتواند این کار را انجام دهد. لذا به نظر می‌رسد اشکال مرحوم آقای خوئی نسبت به این دلیل هم وارد نیست.

البته همانطور که در مورد اضطراب گفته شد، این ترخیص و جواز محدود دارد و بدون حد و حصر نیست. محدوده جواز نظر و لمس هم با ملاک عرف معلوم می‌شود، هم در مورد اصل علاج که اگر نکند موجب ضرر باشد، و هم در مورد اینکه آیا نبودن طبیب مماثل، نبودن ابزار و آلاتی که جایگزین لمس و نظر شود، شرط است یا نه، این هم مثل ادله سه‌گانه قبل است. یعنی فی الواقع این جواز تا حدی است که ضرر به وسیله و ابزار دیگری قابل رفع نباشد. چون غرض این است که ضرر متوجه آن شخص نشود؛ ما هم می‌گوییم متفاهم عرفی از رفع ضرر نسبت به مریض این است که برای طبیب هم معالجه کردن جایز است. اگر فرضاً این علاج با طبیب مماثل ممکن باشد، قهراً مجاز نیست که رجوع به او کند. ضرر هم لازم نیست ضرر شدید باشد؛ یک ضرر متعارفی که منشأ چنین حکمی باشد، کافی است.

پس به طور کلی قاعده لاضرر هم می‌تواند جواز نظر و لمس را ثابت کند. اگر بخواهد حرمت نظر و لمس مراعات شود، مستلزم ضرر باشد؛ برای جلوگیری از این ضرر، نظر و لمس جایز است و این هم برای مریض و هم برای طبیب است.

سؤال:

استاد: این را بر طبق ممشای مشهور می‌گوییم؛ یعنی آن چیزی که شیخ فرموده و خیلی از متأخرین هم همان را پذیرفته‌اند که لاضرر در واقع نفی حکم ضرری می‌کند. و الا من در باب لاضرر آن مبنا را قبول ندارم و نظر دیگری دارم. مثلاً امام می‌فرماید این یک حکم حکومتی است و ربطی به احکام و قوانین شرعی ندارد. ... اینکه خارجاً چگونه محقق می‌شود کاری به این نداریم؛ مدلول دلیل این است که ضرر ایجاد شده از ناحیه شارع برداشته شود؛ یعنی در شرع حکم ضرری جعل نشده است. ... ایشان می‌خواهد بگوید هر حکمی که باعث ضرر بر خود شخص یا دیگری شود مرفوع است. شما می‌خواهید بگویید حکم شرعی اطلاق دارد؛ هم حکم شرعی که متوجه من می‌شود و هم حکم شرعی که متوجه دیگری می‌شود؛ یعنی اگر حکم شرعی متوجه به دیگران نتیجه‌اش ضرر بر من باشد، این برداشته می‌شود. بله، این را هم می‌شود گفت یا همان بیانی که ما در پاسخ به مسأله اضطراب گفتیم که متفاهم عرفی از ادله اضطراب این است که این نمی‌تواند بدون آن محقق شود. این هم حرف بدی نیست

که اگر حکم ضرری به هر نحو نتیجه‌اش ضرر بر من باشد، آن حکم برداشته می‌شود. چون تارة حکم، ضرر را متوجه زن می‌کند؛ یعنی اینکه زن حق ندارد خودش را در برابر مرد کشف کند و ستر را بردارد؛ لذا آن حکم - یعنی حرمة المعرضية للنظر و اللمس أو حرمة الكشف - برای او برداشته می‌شود. از آن طرف، حرمة النظر و اللمس برای طیبیب موجب ضرر بر این می‌شود، پس آن هم به واسطه لاضرر برداشته می‌شود.

سؤال:

استاد: مریض می‌گوید اگر من معالجه نکنم، برای من ضرر دارد. حال اگر طیبیب نتواند این کار را انجام دهد (چون نظر و لمس برای او حرام است) نتیجه این حکم ضرری را متوجه مریض می‌کند. پس کأن حکم ضرر را متوجه زن می‌کند و اگر این حکم برای طیبیب هم ثابت باشد باز ضرر را متوجه زن می‌کند. پس حکمی که از دلش ضرر برای مکلف پیش می‌آید، چه نسبت به این شخص و چه نسبت به دیگران، برداشته می‌شود این حرف بدی نیست.

ولی یک نکته اینجا هست و آن اینکه ظاهر این است که این موضوع و حکم به خود این شخص مربوط است؛ یعنی لاضرر در واقع حکم متوجه به خود شخص متضرر را برمی‌دارد. ... هرکسی به حسب خودش باید ملاحظه کند؛ یعنی می‌گوید این حکم برای من ضرر دارد و لذا برای من برداشته می‌شود. اما اینکه دیگران اگر این حکم برایشان ثابت باشد و از قبل آن ضرری متوجه من شود، این برداشته شود، این فیه تأمل؛ یعنی باید سراغ متفاهم عرفی برویم. وقتی می‌گوییم لاضرر و لاضرار فی الاسلام، یعنی هر حکم شرعی که بخواهد برای یک مکلف منجر به ضرر شود، برداشته می‌شود. اما اینکه اطلاق داشته باشد و بگوییم هر حکم ضرری ولو موجب ضرر برای دیگری شود از او هم برداشته می‌شود، این با ظاهر لاضرر و لاضرار سازگار نیست. مسأله توجه ضرر و حکم را نسبت به خود آن شخص باید در نظر بگیریم.

### نتیجه

فتحصل مما ذكرنا كله که مسأله معالجه از باب اضطرار به معالجه و با ملاحظه همان محدوده‌ای که عرض کردیم، جواز نظر و لمس را ثابت می‌کند. همچنین از باب لاضرر، جواز نظر و لمس را ثابت می‌کند؛ محدوده‌اش هم همان است که عرض کردیم.

### بحث جلسه آینده

دلیل پنجم از ادله عامه، یک دلیل عقلی است و آن هم قاعده تقدیم اهم بر مهم است. ان شاء الله این دلیل را در جلسه آینده توضیح خواهیم داد.

### شرح رساله الحقوق

امام سجاد(ع) بعد از آنکه حق نفس آدمی را بر خودش بیان می‌کند و مجرای آن را ادای حقوق اعضای هفت‌گانه قرار می‌دهد، شروع می‌کند به ذکر حقوق یک‌یک اعضا. قبلاً گفتیم و تأکیداً تکرار می‌کنیم که به طور کلی روح و نفس آدمی تأثیر بسیار زیادی بر اعضا و جوارح انسان دارد و بالعکس. رابطه بین روح و باطن آدمی با قوای مُلکی نفس به حدی است که اینها در هم تأثیر می‌گذارند. روح آدمی بر آن قوایی که انسان با آنها در عالم مُلک و ماده زندگی می‌کند، تأثیرگذارند. یعنی روح ناسالم خودش را در اعضای انسان و قوای مُلکی او نشان می‌دهد. من این را به عنوان مقدمه می‌گویم تا ببینید چرا خداوند متعال از بین قوای ملکی نفس و اعضا، اول زبان را ذکر کرده و اینکه چه اهمیتی دارد قوه تکلم آدمی و زبان که امام سجاد(ع)

در میان اعضا و قوای ملکی نفس آدمی از زبان شروع کرده است. پس اگر روح انسان روح ناسالم و ناپاکی باشد، این خودش را در قوای ملکی نفس و اعضا و جوارح آدمی نشان می‌دهد. اگر کسی روحش کدر باشد، زبانش هم کدر است؛ روح ناپاک، زبان و چشم و گوش و دست و پای انسان را هم ناپاک می‌کند. این می‌شود تجلی درون انسان؛ اینکه می‌گویند از کوزه همان تراود که در اوست، همین است. آن آب هر چه باشد از منافذ کوزه به بیرون تراوش می‌کند.

آن وقت توجه کنید که انسان تا مادامی که در این دنیا است، اگر روحش یا به تعبیر دقیق‌تر قوه ماسکه روحانیت او قوی باشد، می‌تواند جلوگیری کند از این بروز و ظهورها. بعضی‌ها اینطور هستند، خیلی قدرت دارند در اینکه مانع آشکار شدن زوایای روحی خودشان شوند. یک آدمی ممکن است بسیار آدم عصبانی‌ای باشد اما یک طوری خودش را نشان بدهد که کسی متوجه نشود که او عصبانی است. ممکن است یک کسی بسیار حسود باشد، اما یک طوری خودش را نشان دهد که کسی نفهمد که او حسود است. یک آدمی ممکن است بسیار شهوت‌مقام و شهوت‌بطن و شهوت‌فرج داشته باشد، اما خودش را در یک چهارچوبی حفظ کند که کسی متوجه اینها نشود. در عین حال همین انسان که در درونش نسبت به دیگران این بدگمانی‌ها و بدبینی‌ها و دیدگاه متکبرانه و تحقیر دیگران را دارد، در وقت عصبانیت یا در حال غیرطبیعی اینها را بروز می‌دهد. در عالم ماده ممکن است کسی برخلاف طبیعت و به زور و به حرکت قسری و جبری، جلوی آشکار شدن اسرار درونی‌اش را بگیرد؛ ولی این سد قسری و جبری در همین دنیا ممکن است بشکند و درون انسان آشکار شود. در دنیا در دو موقعیت این اتفاق می‌افتد، یکی اینکه نفس از حالت طبیعی خارج شود؛ مثل کسانی که گرفتار بعضی بیماری‌ها می‌شوند یا مثلاً کسانی را که برای عمل جراحی بیهوش می‌کنند و بعد از آنکه به هوش می‌آیند، آن موقع ملکات و امور درونی آنها آشکار می‌شود؛ یک چیزهایی را ناخودآگاه به زبان می‌آورند. دیگر آنجا نمی‌توانند برخلاف طبیعت مانع تراوشات درونی روحی‌شان شوند. یا در زمانی که انسان غضبناک می‌شود؛ شدت غضب یکی از آن احوالی است که قوه ماسکه روحانی انسان را خراب می‌کند. یک جا هم دیگر این قوه ماسکه روحانی انسان به طور کلی کارآیی ندارد و آن عالم برزخ و آخرت است. انسان در عالم برزخ و بعد از مردن نمی‌تواند مانع آشکار شدن و کشف حقایق درونی خود شود. آنجا دیگر پرده‌ها کنار می‌رود و دیگر امکان امساک نیست؛ خودداری از اظهار این امور دیگر ممکن نیست. اگر خوبی دارد، خوبی‌ها آشکار می‌دهد و اگر بدی دارد بدی‌ها آشکار می‌شود. آن وقت است که نعمت و عذاب انسان تابع آن چیزهایی است که با خودش قرین کرده و همراه برده است. از بیرون عذاب و آتشی در عالم برزخ نیست؛ در عالم قیامت هم جای خود دارد.

پس تأثیر فوق‌العاده نفس و روح انسان بر قوای ملکی خود و اعضای خود، با توجه به مطالبی که قبلاً گفتیم، کاملاً روشن است. یکی از آن قوای ملکی، قوه تکلم یا گفتار است. اگر روح آدم روح ناسالمی باشد، در زبان خودش را نشان می‌دهد؛ عکسش هم همین‌طور است. یعنی همانطور که احکام باطن سرایت به ظاهر می‌کند، بعضی از احکام ظاهر هم سرایت به باطن می‌کند؛ یعنی هر عمل زشتی که توسط زبان، گوش، چشم و پا و دست انجام می‌شود، به سرعت و به شدت در روح و نفس تأثیر می‌گذارد. چون آدمی در این دنیا زندگی می‌کند، با عالم طبیعت محسوس است، طبیعتاً میل نفس به واسطه لذت و شهوتی که در این عالم حس می‌کند، به انجام بعضی از اموری که شارع آنها را نمی‌پسندد بیشتر است. لذت‌ها و شهوات در این عالم با قوای ملکی نفس انسانی تقریباً انس پیدا می‌کند و مطابق‌اند. چون قلب و نفس آدم در این دنیا است و حضور دارد، این حضور

بیشتر میل به جذب این لذت‌ها و شهوت‌ها دارد. چون توجه و حضور انسان نسبت به عالم ماورا و ملکوت کمتر است، طبیعتاً دیرتر می‌تواند با آن عوالم انس پیدا کند. لذا شرایع، برای رشد و صعود و تعالی و تکامل انسان از او خواسته‌اند همه افراد و مصادیق طبیعت‌های منهی عنه را ترک کند؛ حتی یک فردش هم انجام نشود؛ حتی یک فرد شرب خمر، یک فرد زنا، یک فرد دروغ، یک فرد کذب، اینها انجام نشود. این به خاطر شدت تأثیر این امور در نفس آدمی است. از آن طرف هم تأکید می‌کنند به مراقبت و تکرار اعمال حسن؛ برای اینکه تأثیرگذاری قبایح و سیئات و زشتی‌ها در نفس بسیار شدید و سریع است و تأثیرگذاری حسنات و فضائل در نفس بسیار کند است. یعنی اثرگذاری یک دروغ و تهمت و یک ناسزا گفتن با زبان در روح آدم بسیار شدیدتر و سریع‌تر است تا تأثیرگذاری یک فعل و عمل خوب. این هم به خاطر حضور انسان و نفس آدمی در عالم ملک است.

پس با توجه به این نکته که سیئات اعمال به سرعت در روح انسان اثر می‌گذارد و آن را تیره و کدر و تار می‌کند، و حسنات کمتر و دیرتر مؤثر است، باید توجه کنیم که این اعضا، زبان، دست، پا، گوش، چشم، چگونه اگر یک کار زشت از آنها سر بزنند، یک حقی از آنها پایمال شود و آن حقوقی که دارند ادا نشود، چگونه روح ما را خراب می‌کنند. نکته‌ای که به عنوان مقدمه ورود به بیان حق اللسان اینجا لازم بود ذکر کنم این است که برای اینکه بخواهیم حق اعضا را ادا کنیم، خیلی باید دقت کنیم که ادای این حقوق، ادای حق زبان، در واقع مثل یک ترمزی است که جلوی تأثیرگذاری رفتار ناشایست زبان را در روح ما می‌گیرد، که اگر این اثر در روح پدید آمد، این باقی می‌ماند و با ما قرین می‌شود مگر اینکه به یک طریقی آن را جدا کنیم. اینطور نیست که انسان هر چه خواست بگوید؛ هر جزئی از اجزاء رفتار و حرکاتش تأثیر در روح و نفس او دارد و آن را یا پالایش می‌کند یا آلوده می‌کند. این تأثیر دو طرفه است؛ روح ناپاک، زبان را ناپاک می‌کند و زبان ناپاک، روح را ناپاک می‌کند.

### وجه تقدیم حق زبان

امام سجاد(ع) در بین اعضا حق زبان را مقدم کرد. بیان حق زبان مقدم شده بر سایر حقوق؛ چرا؟ آیا این دلیل خاصی داشت؟ چرا از چشم شروع نکرد؟ چرا از گوش نفرمود؟ به دلیل اینکه شاید مهم‌ترین نعمت‌های خداوند به انسان، زبان باشد. در سوره الرحمن که خداوند می‌فرماید: «الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»، تعلیم بیان را مقدم بر همه نعمت‌ها ذکر کرد؛ این حاکی از آن است که این بزرگترین و برترین نعمت است، اما در عین حال می‌تواند مشکل‌ترین امور هم باشد. چیزی که برترین نعمت است و مهم‌ترین نعمت است، قهراً ادای حق آن هم نسبت به بقیه مقدم است. در اینجا روایاتی وارد شده درباره اهمیت زبان که بیان خواهیم کرد. وجه تقدیم زبان در کلام امام سجاد(ع) چند نکته دیگر دارد که در هفته آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»